

- بچه‌ها می‌این امشب بریم خیابون گردی،
موتور، ویراژ و خلاصه عشق و حال؟
- نه!

- ای بابا! حالا چرا سوسول بازی در میاری؟
یکشب که هزار شب نمیشه!

■
- آقا این چه بساطیه؟! عروسی با این همه
اسراف و بریزوپاش و...؟!
- بی خیال بابا! فقط یکشنبه. یکشب که هزار
شب نمیشه!

■
- یکبار این سیگار رو بکش، دیگه از همه فکر و
خیال‌ها راحت میشی.

- سیگار؟! نه من اهل دود نیستم.
- بابا این که یه سیگار معمولی نیست. این یه
سیگار فاز بالاست! فقط یکبار آزمایش کن.
یکبار که...

لابد شما هم تا حالا از این گفت‌وگوها داشته‌اید
و یا شنیده‌اید. به نظر تان این ضرب‌المثل ساده
و چندکلمه‌ای تا چه قدر می‌تواند درست باشد؟
آیا واقعاً یکشب هزار شب نمی‌شود؟ تابه‌حال
فکر کرده‌اید چه کارهایی در زیر پوست این
ضرب‌المثل مشهور و با توجیه «یکبار بودن» و
«همیشگی نبودن» انجام می‌شود؟ کارهایی که
کم‌کم، هم عادی می‌شود و هم موردقبول همه
قرار می‌گیرد.

ضرب‌المثل‌های اشتباهی
یک شب که هزار شب **نمیشه!**

محمد احمدی فیروز جانی



آن طرف قضیه چیست؟

حقیقت ماجرا این است که معمولاً چون آن طرف قضیه دیده نمی‌شود، می‌گوییم که: ای بابا! یک‌شب که... گاهی هم از آن طرف قضیه چشم‌پوشی می‌کنیم به بهانه رسیدن به یک لذت کوتاه این طرفی، اما برای این که ببینیم واقعا یک شب ارزشش را دارد یا نه باید کمی دقیق‌تر دو طرف قضیه را بررسی کنیم.

بگذارید ضرب‌المثل را جایی به کار ببریم که اثرش بهتر معلوم می‌شود. مثلاً یکی به شما بگوید که با ماشین محکم بکوب به دیوار. شما بگویید که ماشین که این‌طور خراب می‌شود و او هم بگوید: یه بار که هزار بار نمی‌شود! یا این که به شما بگویند: یک آمپول است که نمی‌دانیم سالم است یا تاریخ گذشته حاضری به شما بزنیم؟ یه بار که هزار بار نمی‌شود! در این دو مثال آیا شما حرف طرف مقابلتان را قبول می‌کنید و به نظرتان این کارها عاقلانه می‌آید؟ اصلاً این کار ارزش ریسک کردن دارد؟ قصه ضرب‌المثل اشتباه ما هم همین‌طور است؛ چون در خیلی از موارد، یک‌شب هزار شب می‌شود و یک لحظه غفلت، یک عمر پشیمانی می‌آورد. در خیلی از موارد دیگر هم یک کار بد و ناشایست با این توجیه تبدیل می‌شود به یک عادت بد. حالا فکر کنید که در چه موقعیت‌های زیادی نمی‌توان این توجیه غلط را به کار برد: آیا می‌شود از چراغ‌قرمز رد شد و به افسر گفت: یک‌بار که... می‌شود رفت خرید و پول هم نداد و بجایش با یک لبخند به فروشنده گفت... می‌شود نماز را دیر خواند و بعد گفت... می‌شود هر کاری کرد و بعدش گفت یک‌بار که هزار بار نمی‌شود...؟

آیات قرآن چه می‌گویند

قرآن چون کلام و سخن خداست، معیار بسیار

دقیق و مناسبی است برای این که ببینیم یک سخن تا چه قدر درست و یا غلط است. ما در قرآن هم برخی آیات را داریم که این قاعده کلی را نقض کردند. مخصوصاً آیاتی که مربوط به سرگذشت پیامبران است. مثلاً یوسف پیامبر وقتی در برابر نیرنگ زلیخا قرار گرفت به جای این که از سخنی مثل این ضرب‌المثل استفاده کند، فرار کرد. هم‌چنین سرگذشت‌های درس‌آموز و خواندنی بسیاری از انبیاء و اولیا خدا که سربرز نگاه‌ها امتحان شده‌اند همه به‌نوعی مخالف با این ضرب‌المثل هستند.

یک‌شب که هزار شب نشد!

داستان‌های زیادی نقل شده از کسانی که در یک بزنگاه ماندند، اما این توجیه برایشان کارگشا نشد. در آن لحظه‌ها برخی‌ها هشیار و زیرک بودند و نجات یافتند و بعضی‌ها غفلت کردند و هلاک شدند. در داستان کربلا، شاید بعضی‌هایی بودند که گفتند حالا یک‌بار که هزار بار نمی‌شود. بعدش می‌رویم و عبادت می‌کنیم و توبه و... اما همان یک اشتباه به‌جای آن که هزار شب نشود، یک عمر پشیمان‌شان کرد و هم دنیایشان از دست رفت و هم آخرتشان، چرا؟ چون همان یک لحظه و همان یک تصمیم، مهم و سرنوشت‌ساز بود. خُر هم می‌توانست وقتی که کنار آب فرات اسبش را آب می‌داد و سخت در تردید و دودلی به سر می‌برد با خودش بگوید یک‌بار که هزار بار نمی‌شود فعلاً که در این جنگ طرف یزید هستم و فرمانده لشکر. بعدش هم جبران می‌کنم؛ مثل توجیه خیلی‌های دیگر، اما همه اهمیت و مردانگی خُر به خاطر این است که به این توجیه، یک نه بزرگ و محکم گفت.

«فضیل عیاض» هم نمونه دیگری است برای این که جلوی خودش ایستاد تا یک‌شبش هزار شب نشود و اتفاقاً این ایستادن، معروف و محبوبش کرد. فضیل دزد معروفی بود؛ دزد

کاروان. یک‌شب برای دزدی از دیوار خانه‌ای بالا می‌رفت که شنید یک نفر این آیه را می‌خواند «آیا زمان آن نرسیده که قلب‌هایتان برای ذکر خدا خاشع گردد؟» همین جمله مختصر، فضیل را به فکر واداشت و پیش خود گفت چرا وقتش رسیده. سپس پایین آمد و تبدیل شد به یکی از معروف‌ترین زاهدان و عابدان. حالا فرض کنید فضیل هم بعد از شنیدن این آیه پیش خودش می‌گفت: حالا یک‌شب که هزار شب نمی‌شود. آن وقت اگر هم اسمی از او در تاریخ می‌ماند جز قصه دزدی و مال مردم خوری‌اش چیز دیگری نبود، عذاب ابدی‌اش هم به جای خود.

یک‌شب که هزار شب نشد!

در اطراف ما حکایت‌های واقعی بسیاری هست از کسانی که فکر می‌کردند یک‌شب ارزش ریسک کردن را دارد اما همان یک‌شب بالای جانشان شد. مثل کسی که شنا بلد نبود و رفت دریا تا شنا کند اما دیگر برنگشت. مثل کسی که در رانندگی یک لحظه خوابید کسی که یک لحظه یک لایی کشیدن بین دو تا کامیون را آزمایش کرد و... .

استفاده بجا

البته هر ضرب‌المثل مثل یک شمشیر دو لبه است. بستگی دارد که کجا به کار برده شود. استفاده بد و نابجا می‌تواند ارزشش را کم کند اما استفاده درست و بجا هم می‌تواند سمت درستش را نشان بدهد. برای مثال می‌شود برای تعارف به مهمان گفت یک‌شب که هزار شب نمی‌شود. یا چیزی مثل این که یک‌شب را بد بگذرانید. یا این که برای دعوت به کار خیر بگوییم یک‌بار که هزار بار نمی‌شود. خصوصاً بعضی از کارها که تنها نیاز است فرد مقابل لذت اولیه کاری را ببیند تا دنبالش برود. ●